

شبی تاریک و ابری، بادی می‌وزد و برگ‌ها و خار و خشاک را با خود می‌برد. صدای خفیف موسیقی روی لانگ‌شات عروج فیلم، یک قطعه کوتاه که مرتب تکرار می‌شود، متوقف می‌شود، برمی‌گردد و باز تکرار می‌شود.

۲- شب، داخلی، داخل ساختمان

حالا صدای موسیقی واضح‌تر است. نگهبان با دسته کلید در راهرو نیمه تاریک راه می‌رود. و صدای پایش در راهرو می‌پیچد. به گوشه و کنار نگاه می‌کند و در یکی دو اتاق را که باز است قفل می‌کند. به منبع موسیقی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و به اتاقی می‌رسد که صدای موسیقی از آن جا به گوش می‌رسد. لای در اتاق باز است و نور ضعیفی از میان در به راهرو می‌تابد. نگهبان در می‌زند و در را باز می‌کند. مصطفی خرقه‌پوش تدوین‌گر و دستیارش فرامرز در اتاق هستند. مصطفی پشت میز مشغول تدوین است و فرامرز پشت سر او نشسته و چیزی می‌خورد، و یک هفته‌نامه سینمایی را ورق می‌زند.

نگهبان: خسته نباشید آقای خرقه‌پوش. مصطفی سر بلند می‌کند. به نظر خسته می‌رسد. عینکش را برمی‌دارد و چشمانش را می‌مالد. فرامرز به نگهبان لبخند می‌زند. مصطفی: خیلی ممنون.

نگهبان: ای بابا، شمام که عینکی شدیدی. مصطفی: بله دیگه. این شغل ما چشم رو از بین می‌بره.

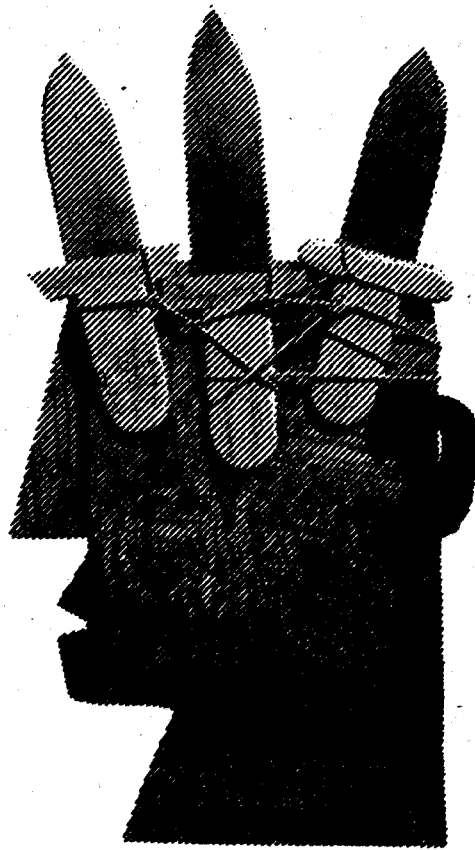
نگهبان: ناشکری نکن آقای خرقه‌پوش. دوست داشتی جای ما نگهبان می‌شدی؟ فرامرز: بابا صد رحمت به نگهبانی. باز شما الان می‌رید بخوابید. ما که تا صبح این جاییم. نگهبان: دم جشنواره است دیگه. همه دارن می‌دون فیلمشونو برسونن به جشنواره. فرامرز (با خنده به مصطفی، با اشاره به موویلا): من نمی‌دونم این چرا عجله داره. برای زرشک زرین؟

مصطفی (به نگهبان): آقای حسندوست هم رفت؟ نگهبان: همه رفتن. فقط شما موندین. مصطفی: بله دیگه. تقصیر این آقا است که فیلمشو به ماه مونده به جشنواره کلید می‌زنه. نگهبان: با اجازه تون من دیگه می‌رم. بیرون که کاری ندارید؟

مصطفی: نخیر. می‌تونید درا رو قفل کنید. خداحافظی می‌کند و نگهبان می‌رود و صدای پاهایش در راهرو دور می‌شود.

مصطفی: جلوی این این حرفارو نزن. فرامرز: کدوم حرفارو؟

مصطفی: همین زرشک زرین و اینا. می‌دونی که این چه جوهریه. می‌ره می‌ذاره کف دست این آقا (اشاره به موویلا). فرامرز: ببخشید. اصلاً حواسم نبود. آخه این خیلی افتضاحه. اعصابمو خورد کرد. مصطفی: کدوم فیلمی؟ افتضاح نیست؟ اینا هنوز اصول اولیه کارو بلد نیستن. فرامرز: من که اصلاً یادم نمی‌یاد. آخرین بلوری که رفتم سینما کی بود.



مصطفی با دست پشهای را از مقابلش می‌تاراند. می‌خواهد او را بکشد ولی نمی‌تواند. مصطفی: عجیبه‌ها. این پشها تو این سرمام دست از سر آدم ورنمی‌دارن. چایی داریم فرامرز؟ فرامرز: فکر کنم تموم شد... بنذارید ببینم. برمی‌خیزد و به سراغ فلاسک چای می‌رود. فلاسک خالی است. فرامرز: می‌رم میارم.

فرامرز از اتاق بیرون می‌رود. مصطفی همچنان مشغول عقب و جلو کردن صحنه است و قطعه موسیقی کوتاه مرتب تکرار می‌شود.

۳- شب، داخلی، سالن و آشپزخانه

فرامرز وارد سالن نیمه تاریک می‌شود. صدای پایش در داخل سالن می‌پیچد. قطعه موسیقی رازیر لب زمزمه می‌کند. وارد آشپزخانه می‌شود و چراغ را روشن می‌کند. از داخل سماور آب به داخل فلاسک چای می‌ریزد. از پنجره به بیرون نگاه می‌کند. باد نسبتاً تندی می‌وزد. بیرون کاملاً تاریک است و چیزی دیده نمی‌شود. ناگهان پرنده‌ای خودش را به شیشه می‌کوبد. فرامرز از ترس از جا می‌پرد. پرنده چند لحظه‌ای چسبیده به شیشه پال می‌زند، و بعد می‌رود در تاریکی بیرون ناپدید می‌شود. فرامرز می‌خندد. به نظر می‌رسد که می‌خواهد بر ترسش غلبه کند.

۴- شب، داخلی، اتاق مونتاز

فرامرز داخل اتاق می‌آید. مصطفی همچنان مشغول کار است. فرامرز لیوان او را برمی‌دارد و برایش چای می‌ریزد. مصطفی دست از کار برمی‌دارد و نور اتاق را زیادتر می‌کند و چای را از فرامرز می‌گیرد. مصطفی: دستت درد نکند.

فرامرز: خواهش می‌کنم. می‌گم این جا شباً ترسناکه‌ها. جون می‌ده واسه فیلم ترسناک. مصطفی: مگه نشنیدی این جا جن داره. بیا بیسکویت.

فرامرز: (می‌خندد) جن؟ آره، حتماً. (یک بیسکویت برمی‌دارد) مصطفی: جدی می‌گم. همه می‌دونن. فرامرز: اذیت نکنید.

مصطفی: از هر کی می‌خوای بپرس. زندیاف تعریف می‌کرد یه بار نصفه شب این جا بوده دیده به پیرمردی با این عصا چارپایه‌ها از جلوی در اتاقش رد شده. همین جوهری عصاهه تق تق می‌کرده. بعد یهو صدا قطع می‌شه. حسین می‌ره بیرون می‌بینه کسی نیست. می‌ره به نگهبانه می‌گه. نگهبان می‌گه اصلاً در قفل بوده کسی نیومده تو.

فرامرز: گذاشته تون سر کار بابا. مصطفی: زندیاف؟ نه بابا. ما اصلاً باهم شوخی نداریم. حالا راست و دروغش پای خودش، ولی می‌گفت اون نگهبان قبلیه اسمش چی بود؟... اون کجله... فرامرز: ابوالحسنی.

مصطفی: آره، زندیاف می‌گفت ابوالحسنی اصلاً واسه همین استعفا داده رفته. می‌گفته این جا جن داره. فرامرز: اگه اینارو قبلاً به من گفته بودید باید خودتون می‌رفتید چایی می‌آوردید.

www.00397.com

تدوین گر ها

فیلمنامه برای فیلم کوتاه
پیمان قاسم خانی

مصطفی: حسندوستا همین پریروز رفته توالت طبقه بالا درو وا کرده دیده به خاتم خیلی چاق تو توالته. گفته ببخشید اومده بیرون. یه دقیقه دم در قدم زده. بعد در زده هیشکی جواب نداده. آخرش درو وا کرده، رفته تو دیده هیشکی نیست. حسندوستو که می شناسی. اصلاً اهل شوخی نیست.

فرامرز: جان من دلرید راست می گید یا می خواید منو بترسونید؟

مصطفی: نه به جان خودم. تعجب می کنم که تو نشنیدی. یه مدت اصلاً این جا داشت دعوا می شد. موئینی می گفت یه نفر شبا می یاد حلقه های فیلم منو جابه جا می کنه. برچسبشو عوض می کنه. دوتا دستیار عوض کرد سر همین قضیه. سر فیلم پارتی. ولی الان از خودش که بررسی سفت و سخت می که کار جتاست. فکر کردی واسه چی دیگه این جا میز نمی گیره.

فرامرز: چه بامزه. جن اتاق مونتاژ. (هر دو می خندند) جن محوم شنیده بودیم ولی جن اتاق مونتاژ!..

مصطفی: خوب طبیعیه. منم اگه جنی بودم که این جا زندگی می کردم کم کم از مونتاژ خوشم می اومد.

فرامرز: حالا که این جور یه همین جا یکی شونو استخدام کنید. واسه سینکرون و ردیف کردن. (هر دو می خندند)

مصطفی: خیلی خوب. استراحت بسه. کار.

صندلی اش را می چرخاند و نور را کم می کند و مشغول کار می شود. قطعه موسیقی مجدداً شروع می شود.

فرامرز: (همچنان با لبخند) جن مونتور. خیلی باحال بود.

مصطفی: این صحنه داره اذیت می کنه. در نمی یاد.

صحنه را جلو و عقب می کند. برای مدتی فقط صدای موسیقی به گوش می رسد. بعد فرامرز روی گردنش می زند.

مصطفی: چی بود؟

فرامرز: پشه (دستش را نگاه می کند) اوه اوه. پر خونم بود.

مصطفی (مشغول کارش می شود): خنده داره ها. این جا زمستونام پشه داره. فرامرز: بله. خنده داره.

کف دستش را که پشه در آن است می لیسد. گردنش را با زاویه ای غیر عادی خم می کند، و پایش را بالا می آورد. به جای پا یک سم سیاه کلفت و پرمو دارد که با آن آهسته پشت گردنش را می خاراند. مصطفی که پشتش به اوست و گرم کار است، متوجه او نیست. دوربین به فرامرز نزدیک می شود و او آهسته سر بلند می کند. چشمانش دو کاسه خون هستند و نور چشمانش سیاه است. لبخند ترسناکی روی لبانش نقش می بندد.

مصطفی: یه حلقه چسب بده من. این داره تموم می شه.

فرامرز: چشم.

برمی خیزد و در حالی که با حالتی غیر عادی راه می رود، و صدای تلق تلق برخورد سم هایش با زمین بلند است، حلقه چسب را از کمد پشت مصطفی برمی دارد و به سمت او دراز می کند. مصطفی بدون این که او را نگاه کند چسب را از او می گیرد و روی میز می گذارد.

مصطفی: می بینی. ابله نکرده به ری اکشن واسه این جا بگیره.

فرامرز: بفرستیدش بگیره. (سرفه می کند)

مصطفی: آهان که دیگه نمی شه. یه جوری سروته شو هم می یارم. ولی بعد جشنواره می فرستمش کلی پلان بگیره.

فرامرز: واقعا که اسم خودشم گذاشته کار گردان. یه پلان ری اکشن نداره...

با گردنش حرکاتی غیر عادی انجام می دهد و قیافه اش لحظه به لحظه ترسناک تر می شود. آب دهانش از گوشه لبش سرازیر است و دندان های کثیف و کچوکوله دارد.

فرامرز: شرط می بندم فیلمش نمی فروشه. فوقش سی تا تو تهران.

مصطفی: سی تا بفروشه خوبه.

نمایی از مصطفی و پشت سرش جن ترسناکی که دارد یواش یواش صندلی اش را به طرف او سر می دهد.

جن آهسته مصطفی را بو می کند. بینی اش حالا به تدریج تبدیل به سوراخ روی صورتش شده و جنس پوستش نیز به فلز شبیه شده است.

فرامرز: ببینم حالا شما حرفای اینا رو باور می کنید؟

مصطفی: من تا چیزی رو به چشم ببینم باور نمی کنم.

فرامرز: منم همین طور. مخصوصاً جن اتاق مونتاژ.

بدون صدا از خنده ریسه می رود. دندان قروچه می کند و هنگام خندیدن حرکات غیر عادی می کند. بلند می شود و می ایستد و می بینیم که به طرز مشخص تر بلندتر و تنومندتر از قبل است. دستانش که حالا ناخن های تیز و بلند دارند جلو می آورد و مفاصل انگشتانش را با سروصدا می شکند. نمای بسته مصطفی که محو صحنه ای است که تدوین می کند. دستش به حلقه چسب می خورد و چسب روی زمین می افتد. مصطفی خم می شود که چسب را از زیر میز بردارد که ناگهان چشمش به سم های فرامرز می افتد که پشت صندلی اش ایستاده. چشم هایش گرد می شود. آرام چسب را برمی دارد و به حالت اولش، پشت به فرامرز می نشیند. در حالی که زیر چشمی به پشت سرش نگاه می کند، تلاش می کند عادی رفتار کند. نمایی از پشت سر مصطفی. دستان جن روی پشتی صندلی مصطفی قرار می گیرند و او با ناخن های تیزش پشتی صندلی را می خراشد. نمایی از جن که دیگر هیچ نشانه ای از فرامرز در چهره اش باقی نمانده. او لبخند می زند، سپس چشمان ترسناکش را می دراند و دهان بسیار گشادش را (که فک پایینش مانند دهان مار از فک بالا جداست) دوبار باز و بسته می کند، انگار تمرین می کند که مصطفی را بترساند. بعد صندلی را به سرعت می چرخاند و توی صورت مصطفی غرش ترسناکی می کند، ولی ناگهان قیافه اش وحشت زده می شود و غرشش تبدیل به فریادی از وحشت می شود. به جای مصطفی روی صندلی، جنی به مراتب مهیب تر از جن فرامرز نشسته، که هنگام چرخیدن به سمت او، پره هایی از اطراف سرش بالا می برد که جن فرامرز را سخت می ترساند. جن مصطفی غرش ترسناکی می کند. جن فرامرز از ترس به عقب می پرد و سرش از پشت محکم به دیوار می خورد. جن مصطفی می زند زیر خنده، و با صدای زنده های قهقهه می زند. جن فرامرز عصبانی از جا بلند می شود. هر دو همچنان ترسناک هستند.

فرامرز: بابا عجب جن عوضی هستی ها. صدار بهت گفتم از این شوخیای خرکی با من نکن.

مصطفی: قیافه رو. نزدیک بود از ترس بمیری. (غش غش می خندد)

فرامرز: (عصبانی) هر هر رای معنی. (پشت سرش را که درد گرفته می ماند) می رود روی صندلی می نشیند و با حرص مجله سینمایی ورق می زند. مصطفی: به خدا خیلی باحال بود. نه جان من خوشتم اومد؟ اصلاً فکرشو نمی کردی... من اگه آدم بودم می رفتم هنرپیشه می شدم پوز محمدرضا فروتن رو می زدم.

فرامرز: تو باید دلکک می شدی با این کارات. به مامان می گم پوستتو بکنه. مصطفی (پشت میز مونتاژ می نشیند): خرقه پوش صبح بیدار سگته می کنه. همه پرده هارو بردم آخر. (عینک را به چشم می زند و به موویلا نگاه می کند) ولی فیلمه بد نیست ها انصافاً. بیا یه پرده شو برات بنارم. (فیلم را برمی گرداند) فرامرز: برو پی کارت. فردا همچین بترسونم شون که برن پشت سرشون نگاه نکنن. مثل موئینی.

مصطفی: نکن جان مادرت. حیف نیست این جا سوت و گور بشه؟ من عاشق حال و هوای جشنواره ام. از هر دری صدای یه فیلمی می یاد. یه حالیه. فرامرز (از پشت روزنامه به او نگاه می کند): تو حالت خوبه؟

مصطفی (به نرمی میز را نوازش می کند): خیلی دلم می خواد مونتاژ یاد بگیرم. فرامرز چند لحظه ای مکث می کند. بعد جستی می زند و چسبانه روی میز مونتاژ می نشیند.

فرامرز: خوب بسه دیگه. بیا به تفریحاتمون برسیم.

مصطفی (لبخند می زند و دندان های ترسناکش را نشان می دهد): خوبه. عینکش را برمی دارم. فیلم را راه می اندازد و برمی خیزد. فرامرز که ناگهان در آن سوی اتاق است یک حلقه فیلم را برمی دارد و به سمت مصطفی قل می دهد. با شروع قطعه موسیقی که این بار آن را به صورت کامل می شنویم، دو جن رقص غریبی را آغاز می کنند و سم به زمین می کوبند و می خندند.

۵- شبه خارجی، عروج فیلم

نمای دور از عروج فیلم. صدای موسیقی. تیتراژ.

* هر گونه استفاده از این فیلمنامه بدون اجازه نویسنده ممنوع است.